

## جنبه اجتماعی موسیقی

جای تعجب است که هنر موسیقی که تا این حد شخصی و وابسته بهیات درونی و فردیست، اجتماعی ترین و عمومی ترین هنرها باشد. صرف نظر از آثاری که برای بیانویا ارکست نوشته شده است آثاری که برای يك نفر اجرا کننده نوشته شده باشد کمیاب است. معذالك همین يك نفر نوازنده بایستی هنگام اجرای اثر يك هنرمند، طرز تفکر، نبوغ، و تمایلات او را در مد نظر داشته باشد، و خلاصه بایستی رستاخیزی از هنرمند سازنده اثر بوجود آورد. هیچ فعالیت انسانی و مشغله روحی بشری حتی عشق تا این اندازه تطابق و همانندی دو روحیه را ایجاد نمی نماید. زیرا آنچه که بوسیله نیروی تخیل آفریننده اثر فراهم آمده است بایستی بطریقی ادا گردد که يك حال روحی متشابه و متجانس با وضع روحی سازنده ایجاد نماید. بدین ترتیب حتی قطعه ای که بیش از يك نوازنده لازم ندارد يك سلول و واحد روحی کامل بوجود می آورد که از اجتماع سازنده و اجرا کننده و مستمع بیدید می آید. البته احساساتی که يك اثر معین در شنوندگان مختلف برجا می نهد متفاوت و متنوع میباشد اما این تنوع و تباین باز هم از حدود معینی خارج نتواند بود. بنا بر این در هر صورت واحد و سلول روحی مورد بحث وجود خواهد داشت. برای يك مستمع، تجسم تصاویر و استعارات موسیقی که تحقق آن بستگی به طبع و غریزه ذاتی او دارد چندان مهم نیست، بلکه مهم تر آنست که او چشمه جوشان هیجانان و الهامات آفریننده اثر را که موسیقی از آن سرچشمه می گیرد باز شناسد. عالم اصوات نقائص مادی خود را بمدد حساسیت فوق العاده ای که در جریان روحی آنان موجود است جبران مینماید. « شوپنهاور » میگوید موسیقی اصل و جوهر جهان است. حال اگر جهان و روح یکی

۱ - مقاله حاضر خلاصه ایست از فصل آخر کتاب « شناسائی موسیقی » اثر « ادمون پوشه »  
( Ed . Buchet : « Connaissance de la Musique. » Ed . Corrèa , Paris.)

فرض شود تئوری شوپنهاور تحقق می‌یابد اما این تحقق این شرط را هم لازم دارد که اثر مورد بحث شاهد و نشانه یک خلسه مطلق و غیر قابل وصف باشد. در این صورت می‌توانیم تعریفی برای نبوغ بدست دهیم.

با قبول کردن تئوری شوپنهاور کار اجراکننده فوق‌العاده مشکل می‌شود، زیرا او بجز علامات موسیقی و ساز و احساسات خود، وسیله‌ای در دست ندارد. بنا بر این نظر «برگسون» در این مورد ارجح است. او می‌گوید کاربرد اجراکننده عبارت است از «دمیدن روح به یک مدت زمان خشک و بی‌احساسات». باید بین سازنده اثر و اجراکننده آن یک قرابت روحی وجود داشته باشد و این قرابت حتی برای شنوندگان نیز لازم است. دقت کردن در یک تابلوی نقاشی که مورد ملاحظه عده‌ای از علاقمندان است بهیچ وجه چیزی به هیجانی که آن تابلو ممکن است در شخص ایجاد نماید اضافه نمی‌نماید. در صورتیکه شنیدن یک سمفونی بتهون بطور دسته جمعی انسان را کاملاً تحت تأثیر قرار میدهد. در این حال نوازنده نیز چون میبیند عده‌ای به ساز او و بیان او گوش می‌دهند تشویق می‌شود و بهتر از عهده کار خود برمی‌آید. اما این استماع حضوری در مورد یک برنامه موسیقی رادیویی وجود ندارد. عیب کار در مورد یک برنامه موسیقی رادیو این است که در آنها آثاری که برای سالن کنسرت، یا کلیسا یا تئاتر نوشته شده است همه بیک صورت بمورد اجرا درآمده و مسئله مهم قید مکان بحساب نیامده است.

موسیقی بطور شکفت آوری با اجتماعات مختلف تطابق یافته است. «اسکار وایلد» می‌گوید: «هر قدر هنری بیشتر جنبه ابدآلی و معنوی داشته باشد بهتر خصوصیات عصر خودش را بیان میکند. اگر بخوایم ملتی را بوسیله هنرش درک کرده و عمیقاً بشناسیم بایستی موسیقی و معماری آن را تحت مطالعه قرار دهیم». اگر بتاریخ مراجعه نماییم میبینیم که موسیقی دوره های رنسانس - سلطنت لوئی چهاردهم - انقلاب کبیر فرانسه و دوره های بعد از آن یک مبین فصیح اعصار مذکور میباشد.

برخی از مطلعین بر آنند که تأثیر موسیقی در اجتماع بسی قابل ملاحظه است در این خصوص افلاطون فیلسوف یونان باستان می‌گوید «هر گونه تغییری که در موسیقی داده شود انعکاس آن در حکومت بشخصه ظهور خواهد رسید». از این نظریه دولتهای جدید استفاده کرده‌اند. مثلاً هیتلر برای واکنر، بعنوان یک موسیقی دان کاملاً آلمانی، احترام قائل بود. واکنر خود هر وقت می‌خواست نبوغ بتهوون را بستاند جنبه‌های ناسیونالیسم آلمانی وی را ذکر میکرد. ولی در مقابل این ناسیونالیسم واکنر عده از موسیقیدانان آلمانی مثل هوفمان با نفوذ شدید موسیقی این کشور مبارزه کرده‌اند.

«شوابتزر» ۱ معتقد است «اگر باخ تحت تأثیر موسیقی ایتالیا واقع

۱ - فیلسوف، موسیقی دان و پزشک عالی‌مقام معاصر فرانسوی که یکی از «بررست‌ترین و کامل‌ترین» مردان تاریخش شمرده‌اند. از نوازندگان مشهور ارگ و مؤلف کتاب مهمی است بنام «باخ، شاعر موسیقی دان».

نمی گشت می توانست موسیقیدانی مثل واگنر بشود. علت عظمت باخ و برتری او بر واگنر این است که آثار ایتالیاییها مثل آثار «ووالدی»، «کرلی»، «بالسترینا» «آلبینونی» و فرانسوی هائی چون «کوپرن» و حتی انگلیسیها را تحت مطالعه قرار داده است. مثلا باخ در «سوئیت های فرانسوی» و همچنین در «سوئیت های انگلیسی» خود نه فقط از تمهای فرانسوی و انگلیسی موسیقیدانهای این کشورها استفاده کرده بلکه از فرمهای آنان نیز سرمشقهایی گرفته است.

و اما «هاندل» - این موسیقیدان آلمانی، کاملا تحت تأثیر موسیقی ایتالیا قرار گرفت و سپس مدت زیادی از عمر خود را در انگلستان گذراند و حتی سرود ملی این کشور را وی نوشت و در حال حاضر نیز برای ابد در «وستمینستر» آرمیده است. نمونه دیگری از يك موسیقیدان آلمانی که ناسیونالیسم را در موسیقی مطرود ساخت موزار است. او از میهن خود چندان خوشش نمی آمد و اغلب زندگانی هنری خود را در پاریس و یاد در پراگ گذراند. موزار نیز تا حدود زیادی در موسیقی ایتالیا مستحیل گردیده و نیز از موسیقی فرانسه الهاماتی گرفته است.

بتهوون که از بعضی خصوصیتهای آلمانی بهره داشت هرگز درباره بوجود آوردن موسیقی ملی نیندیشده است. حتی او از انقلاب کبیر فرانسه الهام گرفت و در بدو امر بیخاطر بنا بارت «سنفونی قهرمانی» ساخت و شاهد زنده تر برای اثبات بیقیدی او در خصوص ناسیونالیسم موسیقی، آنکه در سنفونی نهم خود می گوید: «ای آدمیان یکدیگر را در آغوش فشارید» این جمله را در حقیقت بایستی دعوتی از ابناء بشر برای پی افکندن يك برادری و اخوت جهانی تلقی نمود.

در فرانسه ناسیونالیسم موسیقی بوسیله «کلود دبوسی» منکوب شد. هم او بود که طومار نفوذ واگنر را در فرانسه درهم نوردید. استراوینسکی که از لحاظ تقسیمات تاریخی موسیقی بایستی در سلك موسیقی دانان فرانسوی قرار گیرد نژاداً بهیچ وجه فرانسوی نیست و بلکه اسلاو است نمونه بارز تر این مدعا «اوتو گر» میباشد که او نیز اصلاً سوئسی بوده است.

هنگام جنگ يك افسر مجروح آلمانی در مریضخانه يك کشورییکانه بستری بود، در تمام طول زمانی که در بیمارستان اقامت داشت با هیچ کس صحبت نمی کرد، حس کینه، اجازه تماس با بیگانگان را باو نمیداد. روزی یکی از اطبای بیمارستان هنگام بررسی جراحات او ترانه ای از آثار بتهوون را زیر لب زمزمه می کرد، تنها در این وقت بود که فیافه اسیر مجروح از هم باز شد و دل او نیز کینه های دیرین را بیکسو نهاد و در مقابل عظمت و زیبایی بشریت که موسیقی زبان گویای آن است سر تعظیم فرود آورد. اگر موسیقی يك طریقت و سلك فلسفی خاصی نباشد لا اقل زبان نیست که تنها با آن افراد بشر می توانند یکدیگر را درک کنند. بسیاری از پیشوایان بشری موسیقی و درک آنرا نشانه انسانیت کامل دانسته اند. شکسپیر میگوید: «بکسی که موسیقی در وجودش شعله ورنیست و از شنیدن اصوات هم آهنگ و موزون آن بالتهاب و هیجان نمی آید، اعتماد نکنید.»

در طی جنگ اخیر یکی از عواملی که بر دل ریش مردم مصیبت دیده مرهم  
تسکین می‌نهاد موسیقی بود. در این مورد گفته « لوتر » مصداق پیدا کرده بود که  
گفت : « موسیقی عالی ترین و بهترین حامی تیره بختان است » .  
کسانی که به موسیقی خو گرفته اند سعادت ابدی را درک کرده اند ؛ در وجود  
آنان چنان آرامش وصفاتی ریشه دوانده است که با اطمینان و ایمان به ابدیت ، تلخی  
مرگ را حس نتوانند کرد...

ترجمه م . ح . امانی

